ایجاد موج حساسیت به حضرت بقیة الله توسط قصیده دعبل در میان خلفاء عباسی

در جلسات قبل مباحثی مطرح شد. در اطراف آن محتملات ضعیفهای آمد که قابل طرح جدی نیست اما در ذهن میآید. در ذهن آمدن خودش فضایی دارد. قضیه قصیده دعبل در ذهن من خیلی جلوه کرد. سالها بعد از اینکه شنیده بودم خیلی نقش پررنگی در آثار بعدی ایفاء کرد. در کلمات هم خیلی ندیدم. اما الآن به گمانم برای آثار بعدش خیلی اهمیت دارد. قضایای جعفر که عموی حضرت هست و معروف به جعفر کذاب است و نقل های بسیاری در مذمت او آمده، اینکه در جلسه قبل چرا آن احتمال را عرض کردم؟ داشتم ذهن خودم را مرور میکردم، یکی از این مبادی که ذهن من را به این سمت برده بود، قصیده دعبل بود. هر کسی که مدتی فکر میکند ذهن او مسیری دارد. گاهی ذهن هر فردی یک فرایندی را طی میکند. در ذهن من طلبه هم که مشغول بودم مسیری طی شد، به جای اینکه ذهن من به فضای شیعه و کسانی بیاید که درب خانه اهل البیت بودند، کسانی که خیلی شائق بودند تولد امام را بفهمند و امام را ببینند، در طرف مقابلش رفت. ابتدا هم ذهنم در این فضای شیعه بود؛ چنین فضایی که روایات مفصلی در مذمت جعفر هست. آن یک فضا بود. اما بعد از اینکه قصیده دعبل و قرائن دیگری را دیدم، این جهت در ذهن من قوی شد. در آن جلسه هم عرض کردم من دفاعات دیگران را ندیده بودم. اما در ذهن من قوی شد؛ به جای اینکه ذهن من عینک شیعه و درب خانه اهل البیت بودن را داشته باشد، درست در فضای دربار خلافت رفت؛ در فضای جاسوسهای دربار خلافت و کسانی رفت که هزینه کرده بودند تا امام هادی را به زور از مدینه به سامرا بیاورند. شما هم کاملاً ذهنتان را در فضای آنها ببرید. این عینک را به چشم بزنید، آن وقت میبینید خیلی از چیزها و حتی همین نقلیات را طور دیگری میبینید.

خب خلفاء اثنی عشر را شیعه و سنی نقل کردهاند؛ مفصل است. اما قصیده دعبل که بنی العباس میدانستند اهل البیت علیهم السلام اهل دغل و این حرفها نیستند. وقتی دعبل قصیده را خواند، واکنشی که حضرت امام رضا علیهالسلام نشان دادند برای حاضرین خیلی مهم بود. حضرت بلند شدند و دست بر سر گذاشتند و گریه کردند. قبلاً هم از یکی از این اهلسنت نقل کرده بودم؛ میگویند شیعهای در قصیده دعبل دست بردهاند و در آن اضافاتی کردهاند، من خالصش را میآورم! اتفاقا خیلی جالب است؛ آن چه که بهعنوان دست نبرده میآورد، همین دو بیت شعر معروف را دارد؛ حضرت فرمودند: «ای دعبل لقد نطق روح القدس بلسانک هذین البیتین». آن سنی این دو بیت را هم آورده است. «خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ *** يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ». با آن واکنشی که امام رضا علیهالسلام نشان دادند مجلس تکان خورد. ماموِن آن جا بود؛ دید که امام چه کار کردند. بعد فرمودند: که دعبل میدانی؟! گفت: من فقط شنیدهام. «انّی سمعت انه یخرج منکم اماما». بعد حضرت شروع کردند به توضیح دادن و روایت خواندن. در کمال الدین هست.

آن چه که عرض من است، این است: احتمال زیاد دارد که قصیده وا به همراه واکنش امام، باعث انگیزه زیادی برای مامون بشود که با زور دخترش را به امام رضا علیه‌السلام بدهد. می‌دانست اهل البیت حرفی که می‌زنند الکی و دروغ نیست. لذا گفت اگر قرار است مهدی از ذریه امام رضا علیه‌السلام بیاید، خوب است که من ـ مامون هم جدّامّی او بشوم. به خیال خودش! کما اینکه متوکل با فاصله کمی خلیفه شد. بازتاب قصیده دعبل حتماً در ذهن متوکل و در بیت خلافت عباسی بازتاب داشته است. برای هم می‌گفتند. این دو احتمال در ذهنم قوی شد؛ علّت اینکه مامون دخترش را با زور از مدینه به امام داد، قصیده دعبل بود. علّت اینکه متوکل امام هادی علیه‌السلام را با زور از مدینه به سامرا آورد، همین قصیده دعبل بود. یعنی از خلافت اثنی عشر و واکنش امام رضا علیه‌السلام فهمیدند که مطلب نزدیک است.

با این زمینه‌های قبلی که در ذهن من بود، بعد که آدم احوال جعفر را نگاه می‌کند، شما از عینک جاسوس خلافت عباسی و دستگاه خلافت که با هزینه‌های که کرده و آنها را در عسکر سامرا جا داده نگاه کنید. نه از عینک کسی که شیعه بود و بر ذمه او روایتی صادر شده. اگر از عینک او نگاه کنید، آن وقت می‌توانید حدس بزنید که اگر کار جعفر باطنی داشت، بقیه موارد را می‌توانید طبق این عینک معنا کنید. البته باز عرض نمی‌کنم درست است. چون در طرف مقابلش روایات ذمه او خیلی گسترده است. خیلی هایش هست که اصلاً یک ساختاری تشکیل داده است. احتمالی هم که من عرض می‌کنم طبق برخی مبانی در قرن بیستم یک جور ساختار شکنی است. اینکه عینک خلافت و عوامل عباسی را به چشم بزنید، یک روش ساختارشکنی است. ساختار شکنی همه جا نافع نیست؛ مگر در صد مورد، سه موردش، ده موردش کار عقلائی باشد.

لذا نکته‌ای که ذهن من سراغ این رفت، این بود: فضای درباره عباسی در ذهن من پررنگ شد. آنها چه کار می‌کردند؟! خودتان را جای عوامل آنها بگذارید. آن وقت جعفر می‌خواهد چه کار کند؟ فرض کنید الآن جعفر می‌خواهد حواس آنها را پرت کند. آنها را اغراء کند. نگذارد تا خطری متوجه جان حضرت بقیة الله علیه‌السلام بشود. الآن که می‌خواهد این کار را بکند، چه چیزی نیاز دارد؟ الآن نیاز دارد که آنها به او اطمینان کنند. آنها آدمهای بی عقلی نبودند که او بتواند سرشان کلاه بگذارد. آنها کسانی بودند که شاید چندین سال قبلش برای اعتماد سازی مقدمه چینی می‌کردند. اگر یادتان باشد، اهلسنت نقل کرده‌اند؛ پنجاه سال قبل از تولد حضرت بقیة الله است. شاید ابوسعید عصفوری است؛ روایتش در کافی هم آمده است. نابینا و مکفوف بود. راوی سنی می‌گوید وارد خانه‌اش شدم و دیدم شمشیری را بالای سرش گذاشته است. آن سنی می‌گوید به او گفتم تو که کور هستی، اگر دزدی هم به تو حمله کند چشمی نداری که از خودت دفاع کنی. برای چه شمشیر گذاشته‌ای؟! گفت این شمشیر را گذاشته‌ام «أعددته لأقاتل به مع المهدی»[1]. سی-چهل سال پیش ابو سعید عصفوری وفات کرده؛ قبل از تولد حضرت این جور بوده. آن هم یک سنی نقل می‌کند. بعد می‌گوید خندیدم و از خانه او بیرون آمدم. اهلسنت این را به‌عنوان مسخره کردن او نقل می‌کنند. راوی چندین روایت از روایات اثنی عشر همین ابو سعید عصفوری است. در کافی شریف نگاه کنید. چند اسم دارد. در فدکیه شرح حالش هست. جالب این است که شیعیان او را نمی شناختند. نشو و نما و زندگی او بین اهلسنت بود، لذا سنی ها راجع به او نسبت به شیعیان بیشتر نقل دارند. در کتب حدیثی شیعی نیست. در بغداد نبوده است. می‌خواهم بگویم از قبل شمشیر گذاشته بود، شیعیان که این را نگفته اند. یک سنی می‌گوید خانه او رفتم و شمشیر را دیدم. گفتم تو که کور هستی، شمشیر را می‌خواهی چه کار؟ گفت این برای دفاع از خودم نیست، این برای مجاهدت در رکاب حضرت مهدی علیه‌السلام است. یعنی این جور حرفها بود. بنابراین اگر چندین سال قبلش هم جعفر بخواهد اعتماد سازی کند، دم و دستگاهی است که محتملاتش قوی می‌شود.

شاگرد: اعتماد سازی به چه نحو بکند؟

استاد: کسانی که در خلافت عباسی هستند بدانند که او با برادرش ضد است. ادعای امامت دارد. ضدیت می‌کنند. درگیری دارد. مهمتر اینکه بین بدنه شیعه هم طوری ساختارسازی بشود که نتوانند او را لو بدهند. اگر شیعه می‌فهمیدند این خبرها هست، شیعه عوام بودند. بین خودشان می‌گفتند. لذا تأکید می‌کنم که بروید و چشمتان را در درباز خلافت بگذارید. آنها بچه نبودند، برای گرفتن و قتل حضرت بقیة الله هزینه کرده بودند. اگر او می‌خواست یک نقشی ایفاء کند، طبیعی است که دید شیعه به او منفی باشد. چون باید لو برود. رابطه او با آنها قبلاً کاملاً اعتماد سازی شده باشد. اما چه کنیم آن دسته از روایاتی که در مقابلش مربوط به ذم او است، طیف وسیعی است. بعضی از آنها اصلاً توجیه‌پذیر نیست. یعنی احتمال اینکه آن نقل ها را به آن فضا ببرد به صفر می‌رسد. در دو کتابی که من جست و جو کردم، در دفاع از تقیه او نوشته اند، در این دو کتاب مجبور شده‌اند نقل های آن طرف را رد کنند.

شاگرد: این شواهدی که فرمودید می‌تواند مدیریت الهی باشد.

استاد: فرمایش شما کاملاً ذهن من بود. خدای متعال که می‌خواهد ولی خودش را حفظ کند، مشکلی ندارد. جعفر در فضای خودش نمی فهمد که دارد چه کار می‌کند، اما به حمل شایع، یکی از مهمترین محافظین جان حضرت می‌شود؛ به‌عنوان عموی حضرت.

شاگرد۲: چطور محافظ جان حضرت می‌شود؟

استاد: باید تاریخش را ببینید چه کار کرد. یکی از اهلسنت می‌گوید؛ او می‌گفت اصلاً برادر من که فرزند ندارد. ارث برای من است. من وارث هستم. دیگران می‌گفتند که حتی ادعای امامت دارد. کسانی که از او دفاع کردند می‌گویند قرائنی در کلامش هست. ادعای امامت می‌کرد ولی بعد برای عقلای قوم شواهدی می‌گذاشت که من امام نیستم. می‌گفتند این رسم ما بود که وقتی پول می‌آوردیم، برادر شما می‌گفت که چقدر پول در کیسه هست، از چه کسی است، از کجا آورده‌اید. شما هم بگو. با ناراحتی می‌گفت «لایعلم الغیب الاّ الله»، به برادر من دروغ می‌بندید. برادر من که از این کارها نمی کرد. من غیب نمی‌دانم و جز خدا غیب را نمی‌داند. کسانی که از او دفاع می‌کنند می‌گویند اینها را به‌طور رسمی می‌گفت تا کسانی که رسمشان بود و رفتارشان با ائمه معلوم بود، بفهمند که او امام نیست.

شاگرد: با این روش به چه صورت از جان امام محافظت می‌کردند؟ خودش را دشمن جلوه داد، بعدش چه؟

استاد: عوامل درباز خلافت به‌دنبال رسیدن به حضرت بودند. او هم می‌گفت چنین کسی نیست. من وارث هستم. امام من هستم. این خیلی مهم است. نسبت به آنها اعتماد سازی داشت و با شیعیان هم درگیری می‌کرد. شیعه هم با او درگیری می‌کردند. لذا آنها را به شک می‌انداخت.

شاگرد۲: یعنی اگر یقین داشتند و غیبت صغری هم آغاز شده بود، چطور به حضرت دسترسی داشتند؟

استاد: زمان غیب صغری زمان مهمی است. حضرت بودند. خیلی از غیر نواب اربعه هم حضرت را دیده بودند. روایاتش مفصل است. مخصوصاً اوائل امر. آن اوائلی که جعفر فعال بود، حضرت در سامرا بودند.

شاگرد۲: غیبت که آغاز شده بود.

استاد: غیبت صغری بود. در غیبت صغری مردم با حضرت در ارتباط بودند. حتی غیر از نواب اربعه حضرت را می‌دیدند. این بحث‌هایی است که باید مبادی آن را مطالعه کنید.

[1] سير أعلام النبلاء ط الرسالة (١١/ ٥٣٦)

بازبینی #3
ایجاد شده 31 دسامبر 2025 15:52:14 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 مارس 2026 14:46:20 توسط ... .